دوفصلنامه علمی ـ تخصصی جستارهایی در فقه پزشکی
سال نهم/ شماره ۱۲/ پاییز و زمستان ۱۴۰۵

Two quaterly scientific- specified Journal of Medical Jurisprudence
Year 9 No.12, Autumn & Winter 2026

بررسی فقهی استصحاب فرد مردد در مسئله مرگ مغزی و جواز اهداء عضو

□ مظاهر حیدری *

چکیده

مسئله پژوهش: اهداء اعضای بدن از فرد مبتلا به مرگ مغزی، به دلیل تفاوت مبانی تشخیصی در پزشکی و فقه، یکی از مباحث نوظهور و چالش‌برانگیز فقهی معاصر است. از مهم‌ترین موانع شرعی بر جواز این عمل، جاری ساختن قاعده استصحاب فرد مردد بر حیات شرعی فرد مرگ مغزی شده است که مستمسک برخی مراجع برای صدور فتوای حرمت محسوب می‌گردد.

هدف و روش: این مقاله با هدف ارزیابی حجیت و کارآمدی استصحاب فرد مردد در اثبات حیات شرعی فرد دارای مرگ مغزی، و در پی آن، هموارسازی مسیر برای حکم به جواز اهداء عضو، نگاشته شده است. روش پژوهش، روشی تحلیلی-استنباطی با رویکرد فقهی-اصولی است.

یافته‌ها :این پژوهش با نقد مبانی حجیت استصحاب فرد مردد در مقام عملیِ تعیین تکلیف شرعی، سه دلیل بر عدم کارآمدی این قاعده در مورد مرگ مغزی ارائه می‌دهد. استدلال کلیدی بر این پایه استوار است که استصحاب فرد مردد اساساً در یکی از دو حالت زیر جاری می‌شود :الف) اثبات عنوان انتزاعی (مفهوم حیات) که چون فاقد اثر شرعی عملی است، بی‌فایده است؛ یا ب) اثبات مصداق خارجی (فرد مورد شک) .در مورد مرگ مغزی، شک در مصداق خارجی (یعنی آیا شخص زنده است یا مرده) با تأکید علم پزشکی بر تحقق مرگ مغزی، منتفی می‌شود و بحث از «مرحله شک در فرد» به «مرحله مناقشه در ماهیت حکم» منتقل می‌گردد. بنابراین، استصحاب فرد مردد نمی‌تواند حیات شرعی را برای فرد مرگ مغزی شده اثبات کند.

---

* استادیار جامعة المصطفی ﷺ العالمیه (m.heidari012@gmail.com).

نتیجه‌گیری: با تضعیف و سلب حجیت از استصحاب فرد مردد در مقام عملی، مانع اصلی فقهی بر جواز اهداء اعضای بدن از افراد مرگ مغزی مرتفع می‌گردد و راه برای استناد به ادله عملی دیگر (مانند ادله رضایت ضمنی یا تزاحم ادله) جهت صدور حکم به جواز فراهم می‌آید.
کلیدواژه‌ها: مرگ مغزی؛ استصحاب؛ حیات شرعی؛ استصحاب فرد مردد؛ اهداء عضو.

مقدمه

پیوند اعضای بدن از جمله راهکارهای نوین پزشکی برای نجات بیماران مبتلا به نارسایی‌های حاد ارگان‌ها محسوب می‌شود. با این حال، با توجه به محدودیت منابع اهداکننده زنده، مرگ مغزی به عنوان یک وضعیت قطعی پزشکی، کانونی برای حل این بحران اخلاقی-اجتماعی فراهم آورده است. اهداء عضو از فرد دچار مرگ مغزی، علی‌رغم اهمیت حیاتی‌اش، همواره با چالش‌های بنیادین فقهی مواجه بوده است.

اختلاف نظر مراجع عظام تقلید در صدور فتاوا پیرامون جواز اهداء عضو از فرد مرگ مغزی، ریشه در مبانی اصولی متفاوتی دارد. مهم‌ترین مانع فقهی در این زمینه، اعمال قاعده استصحاب بر حیات شرعی فرد مبتلا به مرگ مغزی است. با این وجود، با وجود مقالات متعدد در تبیین فتاوا، کاوش دقیقی که مستقیماً به حجیت و کارآمدی استصحاب فرد مردد در این پرونده خاص بپردازد، به نظر می‌رسد مغفول مانده است. این پژوهش با هدف رفع این خلاء، به این پرسش اصلی پاسخ می‌دهد: آیا استصحاب حیات بر فردی که دچار مرگ مغزی شده است، از منظر اصول فقه قابلیت جریان دارد؟

از منظر فقهی، مرگ مغزی که در آن توقف فعالیت‌های مغزی مسلم شده ولی سایر اعمال حیاتی با کمک دستگاه‌ها برقرار است (خدادادی، ۱۳۸۵ش، ص۱۴۹)، حالتی از تردد بین حیات و موت را القا می‌کند. در این وضعیت، چون دلیلی قطعی بر احراز موت شرعی یا حیات شرعی وجود ندارد، استصحاب به عنوان قاعده عملی برای رفع شک مطرح می‌گردد. فرض استصحاب بر این اساس است که «حیات یقینی پیشین» پس از مرگ مغزی به «شک در بقای حیات» تبدیل شده است.

هدف محوری این مقاله، بررسی امکان یا عدم امکان اجرای صحیح استصحاب در این

مورد است که مصداقاً زیرمجموعه استصحاب فرد مردد قرار می‌گیرد. لذا بحث اصلی حول محور تحلیل و نقد استصحاب فرد مردد خواهد بود. برای زمینه‌سازی این بحث، ابتدا تعاریف و مبانی مربوط به «فرد مردد» و تمایز آن با «مفهوم و مصداق» در طلیعه مقاله تبیین خواهد شد.

روش مطالعه در این نوشته، توصیفی- تحلیلی با استناد به منابع کتابخانه‌ایِ فقهی و اصولی معتبر می‌باشد.

مفهوم استصحاب فرد مردد

از منظر علم اصول، «استصحاب فرد مردد» در مقابل «استصحاب فرد معین» تعریف می‌شود. این نوع استصحاب ناظر به موردی است که مستصحب (حکم یا وصف سابق) یک امر جزئی و شخصی است، اما تطبیق آن بر مصداق خارجی با ابهام و تردید همراه است.

به بیان دقیق‌تر، استصحاب فرد مردد عبارت است از: استصحابی که مستصحب آن، فردی است که به طور کلی در بین دو یا چند مصداق خارجی مردد است و مکلف قادر به تعیین مصداق قطعی آن نیست. به عنوان مثال، فرض کنید مکلف یقین دارد که یکی از دو ظرف موجود (مثلاً لیوان الف یا لیوان ب) نجس شده است. سپس یکی از این دو ظرف معدوم می‌شود، بدون آنکه مشخص گردد کدامیک نجس بوده است. در این حالت، اگر مکلف بخواهد نجاست سابق را بر مصداق باقی‌مانده (آنچه یقیناً یکی از آن دو بوده است) استصحاب کند، این عمل، استصحاب فرد مردد نامیده می‌شود (نائینی، ۱۳۷۶، ج۴، ص ۱۲۶؛ عراقی، ۱۴۱۷، ج۴، قسم۱، ص۱۱۴؛ حکیم، ۱۴۰۸، ج۲، ص۴۵۸).

تمایز میان اقسام فرد مردد و انطباق بر مرگ مغزی

اصولیون در مقام تفکیک میان انواع شک در مصادیق، دو تلقی عمده از «فرد مردد» را مطرح نموده‌اند که تمایز دقیق میان آن‌ها برای صحت جریان استصحاب حیات در مرگ مغزی حیاتی است.

- معنای اول: المردد فی الواقع (مردد در خارج)

این قسم، به موردی اطلاق می‌شود که موضوع حکم یا وصف در عالم خارج به صورت

غیرمعین بین چند مصداق مردد است، اما ارکان استصحاب (که مبتنی بر یقین سابق و شک لاحق است) در آن برقرار است و جریان می‌یابد.

به عنوان مثال: بیع یکی از دو کتاب فقه یا اصول به مشتری. در اینجا، مبیع «اَحدَهُما» است و حکم (تعلق عقد بیع) بر مصداق مردد در خارج مترتب می‌شود. جریان استصحاب در این دسته بدون اشکال است، زیرا شک، در مصداق مُتَحَقِّق خارجی است و ارکان استصحاب محقق‌اند.

نتیجه اینکه؛ استصحاب حیات در فرد مرگ مغزی از این قسم نیست، زیرا شک در مرگ مغزی، شک در وجود حیات به طور مطلق (موضوع غیرمعین) نیست، بلکه شک در صدق عنوان حیات بر فردی است که معیار پزشکی‌اش مشخص شده است.

- معنای دوم: المردد فی الذهن (شبهه مفهومیه)

این معنا، که مراد اصلی عالمان اصول از استصحاب فرد مردد است، ناظر به حالتی است که موضوع، در واقع معلوم است، اما به دلیل ابهام در مفهوم لفظی یا عنوانی، نزد ما مردد باقی می‌ماند. این وضعیت در اصطلاح اصولی به شبهه مفهومیه تعبیر می‌شود.

مثلاً اگر در معنای لفظ «عادل» تردید شود که آیا شامل «تارک صغیره» می‌شود یا خیر، و زید سابقاً عادل بوده و اکنون مرتکب صغیره شده است، استصحاب بقای عدالت او، استصحاب فرد مردد (از نوع ذهنی) خواهد بود. زیرا تردید در صدق عنوان «عادل» بر فرد فعلی است.

انطباق بر مرگ مغزی

استصحاب حیات در افرادی که دچار مرگ مغزی شده‌اند، دقیقاً در ذیل این دسته جای می‌گیرد. تردید اینجا نه در وجود «فرد» یا «مصداق»، بلکه در صدق مفهوم «حیات شرعی» بر این فرد است:

۱. اگر موضوع له عنوان «حیات» به گونه‌ای باشد که شامل حالتی شود که فقط فعالیت‌های قلبی-عروقی (غیر از مغز) برقرار است (مترادف با مرگ مغزی)، آنگاه عنوان حیات بر فرد صدق می‌کند.

۲. اگر موضوع له عنوان «حیات» مشروط به فعالیت جامع کل بدن (از جمله مغز) باشد، آنگاه عنوان حیات بر مرگ مغزی صدق نمی‌کند.

بنابراین، استصحاب حیات در مرگ مغزی، تلاشی است برای اثبات بقای فردی که در مفهوم کلّی حیات مردد است؛ یعنی در واقع، استصحابی است که بر یک شبهه مفهومیه بنا نهاده شده است. این تفکیک، زمینه را برای تحلیل ادله‌ای فراهم می‌آورد که استدلال می‌کنند استصحاب فرد مردد (شبهه مفهومیه) حجیت عملی ندارد.

مبانی اصولی استصحاب فرد مردد و نسبت آن با مرگ مغزی

استصحاب فرد مردد نیازمند تمایز دقیق از اقسام دیگر استصحاب، به ویژه استصحاب کلی قسم دوم است. استصحاب کلی قسم دوم، جایی است که کلی (مانند «حدث») متیقّن است، اما فردی که این کلی در ضمن آن محقق شده (مثلاً حدث اکبر یا اصغر)، در خارج مشکوک باشد؛ در این حالت، مشهور اصولیون به صحت استصحاب کلی قائل‌اند (نائینی، ۱۳۷۶، ج۴، ص۴۱۲؛ شیخ انصاری، ۱۴۲۸، ج۳، ص۱۹۱).

اما استصحاب فرد مردد که مورد نزاع اصولیین است، جایی است که جامع (کلی) موضوع حکم نیست، بلکه خود شخص (فرد) موضوع حکم است و آن شخص در خارج مردد میان دو یا چند مصداق است. در این حالت، مشهور قائل به بطلان استصحاب فرد مردد هستند (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج۳، ص۱۶۴؛ صدر، ۱۴۱۷، ج۶، ص۲۴۴).

در تبیین این مفهوم، باید میان دو منشأ تردید تمایز قائل شد: یکی تردّد ناشی از اجمال موضوع له (شبهه مفهومیه): مانند تردید در مصداق لفظ «عادل»، که در این صورت، تردید در صدق عنوان کلی است. و دیگری تردّد در تعین مصداق: مانند مثال نجس شدن یکی از دو ظرف که در خارج و واقع، یا ظرف الف نجس بوده یا ظرف ب. در اینجا، واقع یا حکم واحدی دارد که مکلف از تعیین مصداق آن عاجز است.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که مراد اصلی اصولیون در نقد استصحاب، قسم دوم از این موارد است، که در آن فردی معیّن در خارج مردد است، هرچند این تردید می‌تواند ناشی از شبهه مفهومیه نیز باشد.

استصحاب حیات در فرد دچار مرگ مغزی، از سنخ استصحاب فرد مردد (به معنای تردید در مصداق واقعی) محسوب می‌شود. تردید در اینجا متوجه صدق عنوان «حیات» بر فردی است که فعالیت مغزی ندارد؛ اگر عنوان حیات شامل این حالت شود، استصحاب جاری است و اگر نشود، خیر.

بنابراین، جریان یا عدم جریان استصحاب حیات در مرگ مغزی، در گرو پذیرش یا رد حجیت خود استصحاب فرد مردد در اصول فقه است. این امر ما را ملزم می‌سازد تا به بررسی ادله نفی حجیت این قسم بپردازیم.

در زمینه امکان وجودی فرد مردد، با وجود استحاله عقلی وجود خارجی آن، اعتبار عقلی برای آن در عالم اعتبار پذیرفته می‌شود و این امر می‌تواند منشأ حکم و استصحاب قرار گیرد (حائری یزدی، ۱۴۱۸، ص۲۳۳).

ادله نفی جریان استصحاب فرد مردد

مشهور اصولیین بر عدم جواز استصحاب فرد مردد در شبهات موضوعیه استدلال کرده‌اند (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج۳، ص۱۶۴؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص۴۰۶؛ صدر، ۱۴۱۷، ج۶، ص۲۴۴)، که مهم‌ترین آن‌ها سه دلیل است.

۱. عدم تمامیت ارکان استصحاب (نقد مبنای وجود خارجی)

نخستین دلیل بر بطلان استصحاب فرد مردد، **عدم تحقق رکن اول استصحاب، یعنی یقین به حدوث** (یقین سابق) است. استدلال این است که فرد مردد، به دلیل عدم تحقق خارجی (واقعیت داشتنِ توأم با تردید)، نمی‌تواند متعلق علم واقع شود؛ زیرا در خارج، همه چیز متعین است و «وصف تردّد» در خارج محقق نیست (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج۳، ص۱۶۴). بنابراین، علمی تفصیلی به چیزی که فاقد تحقق خارجی است، محال بوده و رکن یقین سابق ساقط می‌گردد.

نقد دلیل اول (اعتبار عقلی فرد مردد)

این استدلال منوط به پذیرش مبنای خاصی است که علم را تنها به وجود خارجی مقید می‌داند.

همان‌طور که مرحوم صدر (۱۴۱۷، ج۶، ص۲۴۴) اشاره کرده‌اند، اگر کسی به وجود اعتباری برای امور مجمل یا مردد قائل باشد، این استدلال دیگر کارایی ندارد.

در مقابل، دیدگاه مرحوم حائری یزدی (۱۴۱۸، ص۲۳۳) نشان می‌دهد که هرچند وجود خارجی فرد مردد عقلاً محال است، اما وجود اعتباری برای آن در عالم اعتبار عقلاء پذیرفته شده است. عقلاء معاملات و احکام را بر «یکی غیر معین» یا «فرد مردد» جاری می‌سازند؛ مانند اعتبار کسر مشاع. این وجود اعتباری، قابلیت تعلّق یقین سابق را داراست و منافاتی با عدم تحقق در خارج ندارد. بنابراین، رکن یقین سابق استصحاب فرد مردد محقق بوده و این دلیل در نفی استصحاب، تضعیف می‌گردد.

دلیل دوم: عدم تحقق «شک در بقاء متیقن»

این دلیل بر رکن دوم استصحاب، یعنی «شک در بقاء متیقن سابق»، تکیه دارد و بیان می‌دارد که در مورد فرد مردد، شک حقیقی در بقاء وجود ندارد.

- استدلال اصلی (مبنای نائینی): آنچه مسبوق به یقین بوده (مثلاً حدث)، در فرض تردید، دائر میان دو حالت است که یکی قطعاً مرتفع شده (اگر حدث اصغر باشد) و دیگری قطعاً باقی است (اگر حدث اکبر باشد). از آنجا که شک دائر میان قطع و قطع است، شکی که ارکان استصحاب را تشکیل دهد، باقی نمی‌ماند تا استصحاب بر آن جاری شود.

- مثال: پس از وضو، شک در وقوع حدث اصغر یا اکبر داریم. اگر اصغر بوده، یقیناً با وضو رفع شده است؛ اگر اکبر بوده، یقیناً باقی است. بنابراین، نسبت به بقای اصل حدث، شک حقیقی وجود ندارد. (نائینی، ۱۳۷۶، ج۴، ص۱۲۶).

- بیان مشابه از صدر (مبتنی بر تابعیت مشیر): مرحوم صدر (۱۴۱۷، ج۶، ص۲۴۵) این استدلال را از منظری دیگر بیان می‌دارند. اگر استصحاب در فرد مردد جاری شود، دو حالت قابل تصور است:

۱. جریان بر مشارٌإلیه تفصیلی (الف یا ب): استصحاب در هیچ‌کدام از مصادیق خارجی (که مشارٌإلیه هستند) جاری نیست، زیرا یقین به حدوث تفصیلی برای هیچ‌کدام وجود ندارد.

۲. جریان بر عنوان مردد (مشیر): اگر استصحاب بر مشیر جاری شود، چون مشیر خود موضوعیت ندارد و تابع مشارٌإلیه خارجی است، جریان استصحاب بر آن بی‌معنا خواهد بود؛ زیرا اساساً اگر مشارٌإلیه‌ها قابلیت استصحاب ندارند، فرع آن‌ها (مشیر) نیز قابلیت نخواهد داشت.

• پذیرش این اشکال: محققانی چون عراقی، امام خمینی و مظفر نیز در مواردی که مستصحب را عنوان تفصیلی بدانیم، این اشکال را پذیرفته‌اند (عراقی، ۱۴۱۷، ج۴ قسم۱، ص۱۱۴؛ امام خمینی، ۱۳۸۱، النص، ص۸۶؛ مظفر، ۱۳۷۵، ج۲، ص۲۹۶).

نقد دلیل دوم: صحت شک در بقاء متیقن (اشکال اصفهانی)

مرحوم اصفهانی (۱۳۷۴، ج۳، ص۱۶۶) بر استدلال مشهور مبنی بر عدم تحقق شک در بقاء، ایراد وارد کرده و آن را ناشی از عدم دقت در تعلّق استصحاب به عنوان مردد می‌دانند.

• **نقد اصفهانی:** در جایی که مستصحب، عنوان مردد و اجمالی است (و نه عنوان تفصیلی)، شک در بقاء محقق است. در واقع، آنچه مستصحب است، صرفاً عنوان نیست، بلکه معنون و مصداق خارجی فرد مردد است که اثر آن مورد سؤال قرار گرفته است. بنابراین، این پرسش عرفی کاملاً صادق است که: آیا آن چیزی که دیروز محقق شده بود (عنوان مردد)، امروز نیز محقق است یا خیر؟

• توضیح و تبیین اشکال:

مرحوم اصفهانی تأکید می‌کنند که استصحاب در فرد مردد به واسطه عدم شک در بقاء رد نمی‌شود، زیرا شک در بقاء در این مورد محقق است. برای تحقق ارکان استصحاب، دو رکن لازم است:

۱. یقین به حدوث: که در اینجا همان علم به حدوث فرد مردد است (مثلاً علم به نجاست یکی از دو طرف لباس).

۲. شک در بقاء: که در اینجا نیز عرفاً و وجداناً بقای آن امر حادث مشکوک است.

مثال: اگر نجاست یکی از دو طرف لباس متیقن باشد، پس از تطهیر یکی از آن‌ها، می‌توان

بقاء نجاست (به عنوان عنوان مردد) را استصحاب کرد؛ زیرا شک در بقاء نجاست در همان وضعیت مردد (که آیا از طرف باقی‌مانده مرتفع شده یا خیر) صادق است.

دفع اشکال وارده بر دلیل دوم: لزوم اصل مثبت

پاسخ به اشکال مرحوم اصفهانی بر پایه تمایز میان «استصحاب مفاد کان تامه» و «استصحاب مفاد کان ناقصه» است. بیان می‌شود که استصحابی که ایشان مطرح کرده‌اند، در واقع استصحاب کان تامه است، نه آنچه در بحثِ استصحاب فرد مردد مورد نظر می‌باشد.

مفاد کان تامه عبارت است از صرف تحقق و وجود شیء؛ یعنی اثر استصحاب فقط اثبات بقای اصل وجود آن چیزی است که پیش‌تر محقق بوده. در مقابل، مفاد کان ناقصه ناظر به تحقق یک وصف یا حالت در موضوع مشخص است، به گونه‌ای که بتوان آثار آن فرد خاص را بار کرد. بنابراین، اگر مفاد کان تامه استصحاب شود، تنها «اصل بقاء وجود» ثابت می‌گردد، نه بقاء همان فرد خارجیِ مورد نظر. نتیجه گرفتن مفاد کان ناقصه از استصحاب کان تامه، یکی از روشن‌ترین مصادیق اصل مثبت است؛ زیرا در اینجا از امر وجودیِ کلی، نتیجه‌ای تفصیلی و موضوع‌ساز استنباط می‌شود که شرعاً حجّیت ندارد.

هدف در استصحاب فرد مردد

در استصحاب فرد مردد، مقصود این است که با اجرای استصحاب، بتوان آثار همان فرد مردد را به‌طور مشخص بار کرد.

برای مثال، اگر علم اجمالی داریم به نجاست یکی از دو طرف لباس، و سپس یک طرف را تطهیر کنیم، در این وضعیت می‌خواهیم استصحاب را بر فرد مردد جاری سازیم تا نجاست طرف باقی‌مانده را ثابت کنیم و بر اساس آن، حکم به نجاست ملاقی آن دهیم.

اما استصحابی که مرحوم اصفهانی تصویر کرده‌اند از نوع کان تامه است و فقط بقای «اصل نجاست» را اثبات می‌کند؛ نه اینکه همان نجاست در طرف خاص باقی باشد. نتیجه این استصحاب تنها این خواهد بود که این لباس به نحو کلی آلوده به نجاست است و به‌همین جهت نمی‌توان با آن نماز خواند ـ که در واقع همان اثر استصحاب کلی قسم دوم است، نه اثر استصحاب فرد مردد.

در نتیجه، گرچه اشکال مرحوم اصفهانی در ظاهر بر پایه تحقق شک عرفی صحّت دارد، اما نوع استصحابی که ایشان تصویر می‌کنند از محدوده استصحاب موضوع‌دار (کان ناقصه) خارج است و به اصل مثبت منتهی می‌شود؛ از این رو اشکال ایشان مردود دانسته می‌شود.

دلیل سوم: اثر شرعی نداشتن مستصحب

در استصحابِ فرد مردد، مستصحب می‌تواند یکی از دو امر باشد:۱. عنوان انتزاعی،۲. فرد خارجی.اما اجرای استصحاب در هیچ‌یک از این دو ممکن نیست؛ زیرا احکام شرعی بر افراد و عناوین خارجی بار می‌شوند، نه بر مفاهیم انتزاعی ذهنی. بنابراین، استصحاب عناوین انتزاعی به‌دلیل نداشتن موضوع حکم شرعی، نمی‌تواند هیچ اثر شرعی‌ای را اثبات کند و از این رو، فاقد اثر شرعی است. در مورد فرد خارجی نیز گرچه دارای اثر شرعی است، مشکل دیگری وجود دارد: نسبت به بقای آن شکی در میان نیست، زیرا فرد خارجی در اینجا دائر مدارِ «مقطوع‌البقاء» و «مشکوک‌الحدوث» است؛ به بیان دیگر، یا یقین داریم که باقی است، یا اصلاً معلوم نیست تحقق یافته باشد.

فرض کنید یقین داریم در روز پنج‌شنبه زید یا عمرو در خانه حضور داشته‌اند، و در روز جمعه یقین داریم که زید از خانه خارج شده است. اکنون شک داریم آیا هنوز کسی در خانه مانده یا نه؟ در چنین مثالی، اگر عنوان جامع «أحدهما» را مستصحب قرار دهیم ـ یعنی عنوان انتزاعیِ «فرد مردد» ـ این عنوان هیچ موضوع اثر شرعی نیست؛ زیرا شارع حکم را بر زید یا عمرو بار کرده است، نه بر این عنوان کلی. مثلاً فرموده است: لو کان زید فی الدار فَتَصَدَّقْ، و لو کان عمرو فی الدار فَصَلِّ. اما اگر بخواهیم خودِ زید یا عمرو را مستصحب قرار دهیم، باز هم اشکال پابرجاست؛ چون نسبت به زید یقین داریم که از خانه خارج شده، و نسبت به عمرو شک داریم که از آغاز در خانه بوده یا نه. در نتیجه، شک در بقاء محقق نمی‌شود و ارکان استصحاب تام نیست.

پذیرش این دلیل در دیدگاه فقها

این دلیل سومِ عدم جریان استصحاب در فرد مردد را بسیاری از بزرگان پذیرفته‌اند، از جمله: مرحوم عراقی (عراقی، ۱۴۱۷، ج۴، قسم۱، ص۱۱۴)؛ مرحوم صدر (صدر، ۱۴۱۷، ج۶،

ص۵۲۴)؛ مرحوم سید محسن حکیم (حکیم، ۱۴۰۸، ج۲، ص۴۵۸)؛ مرحوم محمد سعید طباطبایی حکیم (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۴، ج۵، ص۲۲۴)

توضیح دیدگاه مرحوم خویی‌ﷺ

در این میان، نکته‌ای قابل توجه است. از ظاهر عبارات مرحوم خویی‌ﷺ چنین برداشت می‌شود که ایشان، جریان استصحاب در فرد مردد را پذیرفته‌اند. در بحث «شبهه عبائیه» و پاسخ به آن، بیان ایشان به نحوی است که به قبول استصحاب فرد مردد منجر می‌گردد.

مرحوم نائینی ره، شبهه عبائیه را به دلیل یکی از دو محذور «اصل مثبت» و «عدم توفّر ارکان استصحاب در هر یک از طرفین» رد می‌کنند.

اما مرحوم خویی در پاسخ می‌فرمایند: و فی هذا الجواب أیضاً مناقشة ظاهرة، إذ یمکن جریان الاستصحاب فی مفاد کان الناقصة مع عدم تعیین موضع النجاسة، بأن نشیر إلی الموضع الواقعی و نقول: خیط من هذا العباء کان نجساً و الآن کما کان، أو نقول: طرف من هذا العباء کان نجساً و الآن کما کان، فهذا الخیط أو الطرف محکوم بالنجاسة للاستصحاب، و الملاقاة ثابتة بالوجدان، إذ المفروض تحقق الملاقاة مع طرفی العباء، فیحکم بنجاسة الملاقی لا محالة. (خویی، ۱۴۲۲، ج۲، ص۱۳۴)

در این عبارت، مرحوم خویی استصحاب را در مورد نجاستِ واقعیِ خارجی (یعنی همان نجاستِ حادث در خارج) جاری می‌دانند، نه در کلیِ نجاست؛ از همین‌رو برخی از ایشان برداشت کرده‌اند که وی جریان استصحاب در فرد مردد را پذیرفته است.

پاسخ و تحلیل دیدگاه مرحوم خویی‌ﷺ

پاسخ این برداشت، از مباحث پیشین روشن می‌گردد. اگر مراد مرحوم خویی از استصحاب عبارتِ «طرف من هذا العباء کان نجساً» تنها عنوان طرف باشد، این عنوان در واقع موضوع حکم نجاست شرعی نیست؛ زیرا احکام، به واقعیتِ خارجی تعلق دارند، نه به عنوان ذهنی. اما اگر مقصود ایشان مشارٌالیه خارجیِ این عنوان باشد، باید گفت که این مشارٌالیه منحصر در دو فرد خارجی است: یکی قطعاً منقضی‌شده (مقطوع‌الارتفاع)، و دیگری مشکوک‌الحدوث.

در چنین حالتی، شک در بقاء تحقق ندارد، زیرا نسبت به یکی قطع زوال داریم و نسبت به دیگری اصلاً یقین به حدوث نداشته‌ایم. بنابراین استصحاب، حتی طبق تقریر ایشان، قابل جریان نخواهد بود.

بنابراین، مستصحبِ فرد مردد یا عنوان انتزاعی است که اثر شرعی ندارد، یا فرد خارجی است که شک در بقائش محقق نیست. لذا در هیچ‌یک از دو فرض، ارکان استصحاب تام نیست و جریان آن ممتنع خواهد بود.

با توجه به آنچه گذشت، در نسبت دادنِ پذیرش استصحاب فرد مردد به مرحوم خویی می‌توان خدشه کرد؛ زیرا بررسی دقیق کلمات ایشان در بحث استصحاب کلی قسم دوم نشان می‌دهد که در حقیقت، ایشان جریان استصحاب در فرد مردد را نمی‌پذیرند.

مرحوم خویی تصریح می‌کنند: «و أمّا القسم الثانی: فیجری فیه الاستصحاب أیضاً، ففی مثال الحدث المردّد بین الأکبر و الأصغر نجری الاستصحاب فی الکلی، و نحکم بعدم جواز الدخول فی الصلاة و حرمة مسّ کتابة القرآن. و أمّا عدم جواز المکث فی المسجد فلیس أثراً لجامع الحدث، بل لخصوص الجنابة، و لا مجال لجریان الاستصحاب فیها لعدم الیقین بها.» (خویی، ۱۴۲۲، ج۲، ص۱۲۵)

از این عبارت برمی‌آید که در مثالِ الحدث المردد بین الأکبر و الأصغر ـ که یکی از بارزترین نمونه‌های فرد مردد است ـ ایشان جریان استصحاب در خصوص حدث اکبر را رد می‌کنند؛ زیرا نسبت به آن یقین به حدوث وجود ندارد و در نتیجه، آثار خاص آن (مثل عدم جواز مکث در مسجد) مترتب نمی‌شود. تنها استصحابی که از دید ایشان جاری است، استصحاب کلیِ حدث است، نه فرد مردد از آن.

ایشان در تقسیم‌بندی اقسام استصحاب کلی نیز به‌صراحت بیان می‌کنند که در قسم چهارم، فرض فرد مردد وجود ندارد:«و امتیازه عن القسم الثانی أنّه فی القسم الثانی یکون الفرد مردّداً بین متیقّن الارتفاع و متیقّن البقاء أو محتمله، علی ما ذکرنا، بخلاف القسم الرابع فإنّه لیس فیه الفرد مردّداً بین فردین، بل الفرد معین، غایة الأمر أنّه یحتمل انطباق عنوان آخر علیه.» (خویی، ۱۴۲۲، ج۲، ص۱۲۴)

بر این اساس، روشن می‌گردد که قسم چهارم از اقسام استصحاب کلی، اساساً ناظر به فرضی است که در آن فرد مردد وجود ندارد. لذا تطبیق قسم چهارم با استصحاب فرد مردد، محل تردید و نیازمند دقت بیشتر است.

از مجموع عبارات مرحوم خویی می‌توان برداشت کرد که ایشان قائل به تفصیل هستند: در جایی که فرد مردد دارای اثر مشترک شرعی باشد، مانند نجاست، جریان استصحاب فرد مردد را می‌پذیرند؛ زیرا اثرِ «نجاست» واحد است و تفاوت افراد در آن مدخلیت ندارد. اما در مواردی که آثار افراد متغایر و مستقل هستند، مانند حدث مردد بین اکبر و اصغر، استصحاب فرد مردد جاری نیست. در مثال اخیر، اثر حدث اصغر حرمتِ مسّ قرآن است، و اثر حدث اکبر جنابت است که چیزی زائد بر اثر حدث اصغر محسوب می‌شود. بر این اساس، اگر عنوانِ موضوع له در مسأله‌ای مانند حیاتِ در حالت مرگ مغزی فاقد اثر مشترک باشد، استصحاب فرد مردد در آن جاری نخواهد بود. زیرا آثار حیات کامل (با فعالیت مغز و قلب) و حیات ناقص (با توقف فعالیت مغزی) متفاوت‌اند، و وحدت اثری بین آن دو وجود ندارد.

عدم جریان استصحاب در فرد مردد و در مورد حیاتِ مرگ مغزی

با توجه به مباحث پیشین، روشن شد که در شبهه موضوعیهِ فرد مردد، استصحاب جاری نیست؛ زیرا: بر فرض، چشم‌پوشی از ایراد «عدم یقین به حدوث و شک در بقاء در عنوان اجمالی»؛ عنوانِ فرد مردد به خودی خود اثر شرعی ندارد؛ و آنچه اثر شرعی دارد (یعنی فرد خاص در خارج)، مشکوک‌الحدوث است. در نتیجه، بر پایه همین تحلیل، قول مرحوم سید یزدی در حاشیه‌ی مکاسب مبنی بر جریان استصحاب در فرد مردد مردود است. (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱، ج۱، ص۷۳)

تطبیق نهایی بر مورد «استصحاب حیات در مرگ مغزی»

با مشخص شدن حکم فرد مردد، حکمِ مسأله‌ی «استصحاب حیات در افراد دچار مرگ مغزی» نیز روشن می‌شود. اگر بخواهیم عنوانِ موضوع لهِ لفظِ «حیات» را استصحاب کنیم، باید گفت: این عنوان خود موضوعِ هیچ حکم شرعی نیست، زیرا شارع از الفاظ استفاده ابزاری

کرده و آن‌ها را صرفاً برای رساندن معنا و تعیین مصداق واقعی به‌کار برده است. اما اگر بخواهیم خصوصِ مفهوم «حیات» در دو فرض را استصحاب کنیم: حیات محدوده به فعالیت قلب و برخی اعضا بدون فعالیت مغزی؛ حیات کامل با فعالیت قلب و مغز و سایر اعضا؛ باید گفت که در اولی، شک در بقاء وجود ندارد، زیرا آن حالت مقطوع‌البقاء است؛ و در دومی، شک در حدوث وجود ندارد، زیرا آن حالت مقطوع‌الارتفاع است. بنابراین، در هیچ‌یک از دو فرض، ارکان استصحاب (یقینِ سابق و شکِ فعلی در بقاء) تمام نیست؛ و از این رو، استصحاب حیات در مورد مرگ مغزی قابل جریان نیست.

نتیجه

این تحقیق با هدف تبیین مبانی اصولیِ عدم جریان استصحاب در فرد مردد و بررسی آثار آن در تطبیقات فقهی (به‌ویژه بحث «استصحاب حیات در مرگ مغزی») انجام گرفت.

در آغاز، مفهوم فرد مردد تبیین شد؛ روشن گردید که چنین فردی از نظر وجود خارجی محال‌التحقق است، اما در دایره‌ی اعتبار و لحاظ عقلایی می‌تواند مورد فرض و گفت‌وگو قرار گیرد. سپس ارکان استصحاب (یقین سابق و شک در بقاء) در این فرض مورد بررسی قرار گرفت. نتیجه آن شد که هرچند از جهت اعتباری می‌توان یقین پیشین را نسبت به فرد مردد فرض کرد، اما شک در بقاء در این گونه موضوعات تحقق نمی‌یابد؛ زیرا فرد مردد یا مقطوع‌البقاء است یا مقطوع‌الارتفاع، و در نتیجه، دومین رکن استصحاب مفقود است.

در گام بعد، با تحلیل دیدگاه مرحوم خویی (ره)، روشن شد که گرچه در برخی مواضع ایشان به ظاهر قائل به جریان استصحاب در مفاد کان ناقصه دانسته شده‌اند، اما از مجموع کلمات ایشان استفاده می‌شود که استصحاب فرد مردد را نفی می‌کنند، مگر در مواردی که فرد مردد اثر مشترک شرعی داشته باشد. افزون بر آن، روشن شد که تطبیق استصحاب فرد مردد بر قسم چهارم از اقسام استصحاب کلی از حیث مبنا صحیح نیست، زیرا در قسم چهارم، فرضِ تردید بین دو فرد اساساً منتفی است.

در نتیجه‌ی این بررسی‌ها مشخص گردید که مستصحب در چنین مواردی یا عنوان انتزاعیِ

فاقد اثر شرعی است، یا فرد خارجیِ مشکوک‌الحدوث که در آن شک در بقاء وجود ندارد؛ لذا استصحاب موضوعی در فرد مردد باطل است.

تطبیق این نتیجه بر مسأله‌ی «مرگ مغزی» نشان داد که استصحاب حیات در این افراد به دلیل همان اشکالات اصولی، جاری نیست؛ زیرا حیات یا به معنای فعالیت قلب بدون فعالیت مغز است (که قطعاً باقی است) یا به معنای حیات کاملِ همراه با فعالیت مغزی (که قطعاً مرتفع است). بدین‌ترتیب، هیچ شک معتبری برای استصحاب باقی نمی‌ماند.

نتیجه‌ی فقهیِ مهم این تحقیق آن است که با عدم جریان استصحاب حیات در مرگ مغزی، مانعی برای جواز شرعیِ برداشت و اهدا عضو وجود ندارد. این امر، مبنایی فقهی و اصولی برای تبیین مشروعیت پیوند عضو از بیماران مرگ مغزی در چارچوب ضوابط شرعی فراهم می‌سازد.

کتابنامه

قرآن کریم.

اصفهانی، محمدحسین، (۱۳۷۴ ق)، **نهایة الدرایة فی شرح الکفایة**(طبع قدیم)، قم، سید الشهداء.

انصاری، مرتضی بن محمدامین،(۱۴۲۸ ق) **فرائد الأصول**، قم، مجمع الفکر الاسلامی.

آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین،(۱۴۰۹ ق) **کفایة الأصول** (طبع آل البیت) ، قم، موسسة آل البیت علیهم‌السلام.

حائری یزدی، عبدالکریم،(۱۴۱۸ ق) **دررالفوائد**(طبع جدید) ، قم، موسسه النشر الاسلامی.

حکیم، محسن،(۱۴۰۸ ق) **حقائق الأصول**، قم، کتابفروشی بصیرتی.

خدادادی، غلامحسین، (۱۳۸۵ش)**احکام پزشکان و بیماران**، قم،مرکز فقهی ائمه اطهار علیه السلام.

خمینی، سید روح الله موسوی، (۱۳۸۱ ش)، **الاستصحاب**، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه‌الله.

خمینی، مصطفی، ۱۴۱۸ق، **تحریرات فی الأصول**، قم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه‌الله.

خویی، ابوالقاسم، ۱۴۲۲ ق، **مصباح الأصول**(طبع موسسة إحیاء آثار السید الخوئی)، قم، موسسه احیاء آثار الامام الخوئی.

شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ ق) **وسائل الشیعة**، قم، مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام.

صدر، محمد باقر، (۱۴۱۷ ق) **بحوث فی علم الأصول**، قم، موسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم‌السلام.

طباطبایی حکیم، محمدسعید، (۱۴۱۴ ق) **المحکم فی أصول الفقه**، قم، موسسة المنار.

طباطبایی، سید محمد کاظم ، (۱۴۲۱ ه ق) **حاشیة المکاسب**، یزدی، قم، مؤسسه اسماعیلیان.

عراقی، ضیاءالدین،(۱۴۱۷ ق) **نهایة الأفکار**، قم، دفتر انتشارات اسلامی(وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).

مظفر، محمدرضا، (۱۳۷۵ ش)، **أصول الفقه**(طبع اسماعیلیان)، قم، اسماعیلیان.
مظفر، محمدرضا، (۱۳۹۹ش) **دروس فی علم المنطق**، قم، نشر هاجر.
نائینی، محمدحسین، (۱۳۷۶ ش) **فوائد الأُصول**، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.